

با درود و تقدیم احترام،

در مسیر بازگشت (۱)

تحقیقی کوتاه درباره‌ی قصه‌ی صدر جهان

ما قبل از ورود به این جهان، همواره همنشین و مصاحب خدا بودیم یعنی مرکزمان عدم بود ولی پس از ورود به این جهان، به علت همانیده شدن با نقشها و صورتهای گذرای دنیای دون، گناهکار شدیم و به دلیل این اتهام، از همنشینی با او محروم شدیم:

در بخارا بنده‌ی صدر جهان
متهم شد، گشت از صدرش نهان
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۸۶

به عبارت دیگر، پس از ورود به جهانِ فرم و گذاشتن نقشها و صورتهای در مرکزمان به جای خدا، او از ما کناره گرفت و پنهان شد:

چو به شهر تو رسیدم، تو ز من گوشه گزیدی
چو ز شهر تو برفتم، به وداعیم ندیدی
دیوان شمس، غزل ۲۸۲۰

بعد از کشیدن دردِ فراق و دوری از معشوق، به این نتیجه می‌رسیم که باید به این جدائی پایان دهیم و به سوی او برگردیم.

خلاصه‌ی قصه‌ی وکیلِ صدر جهان، که از بیت ۳۶۸۶ دفتر سوم مثنوی آغاز می‌شود بدین صورت است که در شهر بخارا وکیلِ صدر جهان به جرمی متهم شد و از صدر جهان کناره گرفت و مدت ده سال، آواره‌ی شهرها شد. سپس از فرط اشتیاقی که به او داشت با خود عزم کرد که به دیدار او بشتابد و به این هجران پایان دهد. وقتی به بخارا رسید دوستانش به او گفتند:

زود پنهان شو که صدر جهان قصد کشتن تو را دارد.
وکیل گفت: مرا از کشته شدن مترسانید که خود، طالب آنم.

وکیل بالاخره به بارگاه صدر جهان میرسد و با دیدن او بیهوش بر زمین می افتد. اطرافیان شاه سعی میکنند او را به هوش بیاورند ولی شاه که میداند بیهوشی او از عشق است او را می نوازد و به هوشیاری اش می آورد.

با توجه به نتیجه گیری مولانا از این حکایت مراد از صدر جهان خداوند است و مراد از وکیل، ما انسان ها هستیم که در اصل باید گستراننده ی عشق و خرد او در جهان باشیم، ولی به علت گناه یعنی هم هویت شدگی از او دور شده ایم و اسیر جهان صورت و نقشهای فکری شده ایم.

با تعمق در این داستان، به نکات مهمی می توان اشاره کرد که ما به عنوان سالک باید در راه بازگشت به سوی خدا و پایان دادن به این فراق، سرلوحه ی کار خود قرار دهیم.

اول اینکه بدانیم ما در معیت خداییم و اگرچه موقتاً از او جدا شده ایم ولی او هر لحظه ما را به سوی خودش می خواند و مشتری حقیقی ما اوست و اوست که آغاز و پایان ما را میداند، پس نباید دل به مشتری های دیگر ببندیم.

مشتری ماست الله اُشتَری
از غم هر مشتری هین برتر آ

مشتری جو که جویان تو است
عالم آغاز و پایان تو است
مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳

نکته ی دیگری که در مسیر بازگشت باید مد نظر داشته باشیم اینست که در این میان، یک فراق دیگر هم پیش خواهد آمد که برعکس فراق اصلی که باید به آن پایان بخشیم، درباره ی این یکی باید بیندیشیم و صبر و شکر را پیشه کنیم و آن فراق از هر چیزی غیر از خداوند است:

هر چه از وی شاد گردی در جهان
از فراق او بیندیش آن زمان

ز آنچه گشتی شاد، بس کس شاد شد
آخر از وی جست و همچون باد شد

از تو هم بجهد تو دل بر وی مَنه

پیش از آن کو بجهد، از وی تو بجه

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

نکته‌ی ظریفی که باید به آن توجه کنیم اینست که مسیر بازگشت ما به سوی خدا خالی از صورتهای و نقشهای به ظاهر زیبای دنیوی نخواهد بود و در این میان شیطان و من ذهنی بیکار ننشست اند تا ما چهار نعل بتازیم و به مقصود برسیم. هر لحظه، ما با دیدن این زیبارویان بدلی به احتمال قریب به یقین فریب آنها را خواهیم خورد و از راه باز خواهیم ماند.

چاره‌ی کار اینست که از دست این مظاهر دنیوی به خداوند رحمان پناه ببریم و با تمرین مکرر، این کار به صورت عادت برایمان بشود.

همچو مریم، گوی پیش از فوتِ ملک

نقش را کَالْعَوْدُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۰۰

بیت فوق اشاره به آیه‌ی ۱۸-۱۶ سوره‌ی مریم دارد:

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَّتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَانِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا.

«در این کتاب (قرآن کریم) یاد آر از مریم، آنگاه که از خانواده اش کناره گرفت و در ناحیه‌ی شرقی ساکن شد و پرده‌ای میان خود و آنان کشید. در این هنگام ما روح خود (جبرئیل) را بسوی او فرستادیم و او به صورت انسانی کامل و بی عیب بر او ظاهر شد. او (مریم) سخت بترسید و گفت: به خداوند رحمان پناه برم اگر پرهیزگاری.»

در اینجا مولانا از تمثیل جبرئیل به صورت بشر، اشاره‌ای میکند به جهان پر نقش و نگار دنیای گذرا و منظور از «مریم» هم همه‌ی ما هستیم که نباید شیفته‌ی این زیبایی‌ها شویم و دل به آنها ببندیم.

دید مریم صورتی بس جان فزا

جان فزایی، دل ربایی در خلا

لرزه بر اعضای مریم اوفتاد

کو برهنه بود و ترسید از فساد

گشت بی خود مریم و، در بی خودی
گفت: بَجْهَم در پناه ایزدی

زآنکه عادت کرده بود آن پاک جیب
در هزیمت رخت بُردن سوی غیب

چون جهان را دید ملکی بی قرار
حازمانه، ساخت زآن حضرت حصار
مثنوی، دفتر سوم، از بیت ۳۷۰۱

هریک از ابیات فوق نیز حاوی نکات ظریفی است که می تواند راهنمای ما در این مسیر باشد:

اول اینکه نیروی کشش همانیدگی ها بسیار قوی است و ما نباید آن را دست کم بگیریم.

دوم اینکه با توجه به اینکه در اوایل کار ما برهنه از لباس حضور هستیم، باید احتیاط و پرهیز را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهیم که مبادا پایمان بلغزد و هم هویت شویم.

سوم اینکه تنها با تسلیم و فضاگشایی واقعی است که میتوانیم به خدا پناه ببریم تا او با نیروی کن فکانش بتواند ما را از شرّ همانیدگی‌ها در امان نگه دارد.

چهارم اینکه همیشه مد نظر داشته باشیم که از همانیدگی‌ها به دلیل بی ثباتی آنها نمی توانیم حس امنیت، عقل، قدرت و هدایت بگیریم.

در ادامه‌ی داستان، وکیل صدر جهان که در حال بازگشت به بخارا است با تهدیدات و سرزنش های دوستان مواجه می شود:

گفت او را ناصحی: ای بی خبر
عاقبت اندیش، اگر داری هنر

چون بخارا میروی، دیوانه یی
لایق زنجیر و زندان خانه یی
مثنوی، دفتر سوم، از بیت ۳۸۱۲

ما هم در راه کار کردن روی خود و انداختن همانیدگی‌ها، مطمئناً با تهدیدات من ذهنی خودمان و سرزنش‌های اطرافیان روبرو خواهیم بود، زیرا آنها قادر به دیدن و درک این عشق پنهانی در درون ما نیستند. ولی از آنجایی که نیروی درونی عشق در ما بیدار شده است، این تهدیدات مانع از حرکت ما نخواهد شد.

عشق پنهان کرده بود او را اسیر
آن موگُل را نمی دید آن نذیر
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۲۰

با این حال و با وجود این بیداری در ما، مولانا از وجود نیروی دیگری که میل به تخریب و ضرر رساندن به ما دارد نیز خبر می دهد که همان من ذهنی یا نفس اماره است و هشدار می دهد که به این مقدار از بیداری مغرور نشو و از شرّ وسوسه های این دیو هولناک به خداوند پناه ببر، زیرا بدون یاری او نمی توانی از دستش جان سالم بدر ببری:

هر که بینی در زیانی می رود
گرچه تنها، با عوانی می رود

گر از او واقف بُدی، افغان زدی
پیش آن سلطانِ سلطانان شدی

ریختی بر سر به پیش شاه، خاک
تا امان دیدی ز دیو سهمناک

میر دیدی خویش را، ای کم ز مور
ز آن ندیدی آن موگُل را تو کور

غَرّه گشتی زین دروغین پرّ و بال

پَرّ و بالی کو کَشَد سوی وِبال
مثنوی، دفتر سوم، از بیت ۳۸۲۴

با تشکر
علی از دانمارک